

از رفتن غلامرضا به نزد جناب سید حسین آمدند آنجناب وقتی صدای گریه عیال، و اولاد خود را شنید چشمهای خود را بطرف آنان گشود و ایشان خود را بروی جناب آقاسید حسین افکندند جناب آقاسید حسین در آن حال دستهای خود را بکردن عیال و اطفال خود حلقه کرده و چند قطره اشک از چشمها پیش فرو ریخت و روح پر فتوحش بر فرقیق اعلی شتافت شب هنگام جسد جناب سید حسین را برداشتند در خانه مسکونی خود جناب آقاسید حسین که در محله میرزا واقع است جلو عمارت خانه دفن کردند و الان مدفن آن شهید در همان مکان موجود است سن جناب آقاسید حسین در یوم شهادت چهل سال بود.

واما جناب سید جواد فرزند جناب آقاسید حسین که پایش از ضربت سنگ شکسته و در بستر افتاده بود هنگام شهادت پدر بزرگوارش هر لحظه التماس میکرد که او را به نزد پدر ببرند که در این دم آخر یک دفعه‌دیگر پدر را دیده با او وداع کند از شدت مصیبت احدی گوش بحرف آن جوان مظلوم نداد هاینکه دویست قدم بیشتر مابیین پدر و پسر فاصله نبود بعد از شهادت پدر سید جواد را به خانه خود جناب آقاسید حسین بردند و در بستر خوابانیدند آن جوان دائماً آرزوی شهادت مینمود و میگفت

ای کاش روز اول اشرار مراد پد و کشته بودند پایانکه الان میآمدند و سرم را زیدن جدا نمیکردند تا به پدر بزرگوارم ملحق شوم.

سید جواد در حالیکه بیتابانه طلب شهادت و مرک میکرد چهارده روز بعد از پدر بزرگوارش زنده بود و در این مدت چهارده روز شبهای مادرش از خوف اشرار آن جوان علیل را در خانه تنها میگذاشت و پایانی اطفال پیشیم خود در خانه سید آقائی مذکور پنهان میشد و هر وقت آن مظلومه میخواست از خانه بیرون رود سید جواد بهادر خود میگفت ای مادر شبهایا که مرا تنها در این خانه میگذاری میترسم بهمیرم و کسی نزد من نباشد یا اگر تشنه شوم قطعه آین بلب من برسانند و اما مادر بیچاره برای حفظ فرزندان دیگر جرأت نداشت شبهای روز نزد فرزند علیل خود بهماند صحیح روز جمعه بیست و هشتم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ — پیکهزار و سیصد و بیست و یک هجری وقتی مادر بیچاره وارد خانه شد فرزند علیل خود را غریب وارد دز بستر مردی یافت بعد از گریه و نوحه حسب الوصیه خود سید جواد او را هم در همان خانه پهلوی مدفن پدر بزرگوارش دفن کردند و الان پدر و پسر هر دو در آن خانه مدفونند.

در همان روز جمعه که روز چهاردهم شهر ربیع الثانی

سنه ۱۳۲۱ یکهزار و سیصد و هیست و یک هجری بود جناب آقا حسینعلی فرزند جناب ملاهاي ائمه شهید علیهم السلام الله الا بهی به مقام شهادت رسید شرح ماوقع از اينقارا است جناب آقا حسینعلی در کوه شمالی منشار مشهور به کوه مرغستان از خوف ظالمين و اشرار پنهان بود سه ساعت قبل از غروب آفتاب اشارار منشار پس از فراغت از قتل جناب آقا سید حسین به آن کوه رفتند على اکبر پسر ابراهيم با جمیع دیگر از اشارار جناب آقا حسینعلی رایافته به محله جعفرآبار که یکی از محلات منشار است آوردند درین راه آن اشارار که همچنان سنگ و چوب بر آن جوان میزدند بزمینی که بزمین تحت باغ جواری مشهور است رسیدند ابتدا على اکبر پسر ابراهيم تیری بر بدنه جناب آقا حسینعلی زد بعد غلام رضا پسر على و هاشم نام از طایفه فیوج سنگ و چوب بر بدنه آن مظلوم زدند و او را شهید کردند و مدفن آن جوان مظلوم در همان محل شهادت موجود است سن جناب آقا حسینعلی در یوم شهادت نوزده سال بواز روز شنبه پانزدهم شهر ربيع الثانی سنه ۱۳۲۱ هجری قمری بود جناب آقا غلام حسین ابن تقی دلال که یکی از احباب یزد بود در روز اول ضوضاء یزد از خوف اشارار و شورشیان شهر بمنشار آمد و با جناب آقا سید باقر ابن مرحوم سید احمد منشاری

برادر جناب آقا سید حسین شهید در مغاره ای از مغاره های کوه شرقی منشار که در پشت مزرعه ترکها واقع است پنهان شدند در روز مذکور جمیع از اشارار منشار از اختفای آنان مطلع شدند دو ساعت بعد از طلوع آفتاب اشارار به محل اختفای آنان رفتند ابتدا غلام رضا پسر حسین جناب آقا سید باقر و جناب غلام حسین را صد از زد که بیرون آیند آن دو بزرگوار از مغاره بیرون آمدند اشارار و رجنا ب غلام حسین را گرفتند و آنحضرت را تیرباران کردند و بعد از شهادت سرش را از بدنه جدا کردند بدنه بی سردار همان قتلگاه انداختند که بعداً در همانجا دفن شد و سر بی تن را نزد محمد کلانتر بردنده محمد کلانتر آن سر را به میرزا محمد علی پسر حسین ترک داد تا برای میرزا فتح الله ملقب به مشیرالملک که در آن اوقات حکمران یزد بود هدیه برداشتر بعد از فراغت از قتل جناب آقا غلام حسین به سراغ جناب آقا سید باقر در همان مزرعه ترکها به خانه خود جناب آقا سید باقر رفتند چون هواگرم و آثار تشنجی در اشارار ظاهر بود جناب سید باقر اشارار را به خورد نمیوه دعوت فرمود اشارار بعد از صرف میوه جناب سید باقر را بادستهای بسته به خانه محمد کلانتر آوردند با مر محمد آن جناب را محبوس ساختند در همان لیله روز

شنبه که روز پانزدهم شهر ربیع الثانی بود جناب سید تقی
علیه بہاءالله از خوف اشرار از منشار بیرون رفته روانه
پیزد شد میان راه طریق جناب سید علی را گرفتند و خواستند
و میرزا محمد علی پسر میرزا سید حسین از اهالی قریه طریق
جناب آقا سید علی را دیده اورا گرفتند و دستهایش را -
بعقب بسته به طریق نزد میرزا ابراهیم امام جمعه بلد
بیزد برند و اجازه قتل او را از امام جمعه خواستند امام
جمعه از دادن اجازه قتل جناب سید علی امتناع نمود و گفت
من این سید را نمیشناسم اورا به منشار ببرید و از اهل
منشار از حال وی سئوال کنید ایشان خود را نداشت و این
سید آن سه نفر اشرار جناب سید علی را بادستهای بسته
از قریه طریق بمنشار آوردند دو ساعت قبل از غروب -
روز مذبور وارد منشار شدند و خواستند جناب سید علی را
به خانه محمد کلانتر ببرند چون به میدان نخل منشار
رسیدند جناب سید علی از دست آن سه نفر اشرار فرار
کردند در زیر نخل منشار پناهنده شد در آن حین جمعی
از اشرار منشار از ورود جناب آقا سید مطلع شدند غلام رضا
پسر حسین و محمد صادق نعیم آبادی و جواد و حاجی و
پسران غلام علی نجار و احمد جواد و غلام رضا طریق
میرزا محمد علی تفتی گماشته نواب میرزا سید محمد ملقب

به نواب وکیل التولیه .

با آن سه نفر و جمیع دیگران اشرار در میدان نخل
جمع شده اطراف جناب سید علی را گرفتند و خواستند
آنحضرت را شهید کنند یکی از اغیار گفت ای مردم این سید
به نخل حسین ابن علی این ای طالب علیه الاف التحیته
والبها پناه آورده شما از کشتن او بگذرید و صبر کنید
هر وقت از زیر این نخل بیرون آمد او را بقتل رسانید اشرار
این مطلب را قبول نکردند و مقارن غروب آفتاب بود که اول
غلام رضا طریق ایشان را کشیدند و میرزا محمد علی زد بعد
سید صادق طریقی و میرزا محمد علی تقدی گماشته نواب -

وکیل التولیه هریک تیری بر بد ن آن جناب زدند .

و آنحضرت را در آن میدان در زیر نخل شهید کردند و
بعد از شهادت در شب زوجه آن جناب جسد جناب سید -
علی را از روی میدان نخل برداشته در خانه مسکونی خود
آن جناب که در محله میرزاها از محلات منشار واقع است
دفن کرد و لان مدفن شریف او در همان خانه موجود
است .

سن جناب آقا سید علی در یو م شهادت سی و پنج سال
بود .

چون سید صادق و سید علی اکبر و میرزا محمد علی از اهل

طرنج از کشتن جناب آقا سید علی فارغ شدند با یکدیگر مشورت و عهد کردند که باید قربة الى الله سید محمد طبیب را بکشیم و آنگاه از منشار خارج شویم و به میزم کشتن این عبد از میدان نخل هسوی خانه این عبد روانه شدند این عبد تنها در خانه نشسته بود که آن سه نفر اشرار وارد خانه شدند ایشان را نشناختم و ندانستم به جهنه چه امر بمنشار آمدند و بهجه خیال وارد خانه این عبد شدند بعد از ورود ایشان را تکریم و توقیر نمودم قلیان و چای برایشان آوردم بعد از صرف چای و قلیان از ایشان پرسیدم که از کجا می‌آید و برای چه بمنشار آمدید گفتند ماسه نفر سیدی را که الان در زیر نخل گشته شده است از میان راه گرفته بمنشار آوردیم و گشتیم چون این حرف را از ایشان شنیدم بسیار محزون و پریشان شدم آنان وقتی حزن و پریشانی مرا دیدند از خانه هیرون رفتدند بعد از هیرون رفتن از خانه این عبد سید صادق از آن دو نفر همراهانش پرسیده بود که چرا این سید طبیب رانکشید و از خانه اش هیرون آمدید جواب داده بودند که از همس این مرد مارا محبت و تکریم و توقیر نمود از کشتن او حیا کردیم و از قتل او گذشتیم .
واما واقعه قتل جناب سید باقر چون اشرار منشار از

قتل جناب سید علی فارغ شدند در همان غروب آفتاب روز مزبور بلا فاصله به خانه محمد کلانتر آمدند و جناب سید باقر را که در آن خانه محبوس بود بیرون آوردند و او را برداشته به مزرعه ترکها در زمینی که بزمینهای جان - آقائی مشهور است برداشتند میرزا محمد علی تفتی گماشتند نواب وکیل التولیه و غلام رضا پسر حسین و محمد صادق نعیم آبادی هریک تیری بهدن جناب سید باقر زنددوا و را در همان وقت غروب آفتاب شهید کردند و بعد از شهادت احباب آن بدنه شریف را برداشته و در کنار مدفن جناب غلام حسین دلال دفن کردند و الان بدنه بیشتر جناب غلام حسین و بدنه جناب سید باقر در مزرعه ترکها در زیر کمر مشهور به کمر کاسه پیاله در پشت رودخانه لای زرده در زیر جاده گاوافشاری مدفون شدند ^{ست} و سر جناب غلام حسین در بلده یزد قرب دروازه مصلی در لب رودخانه سمت قبله تقريبا سه زرع ببرود خانه مانده دفن است سن جناب آقا غلام حسین در پیوم شهادت شصت و سه سال و سن شریف جناب سید باقر پنجاه و پك سال بود .
روز یکشنبه شانزدهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ - پکهزار و سیصد و هشت و پك هجری جناب محمد این جناب ملاهابائی علیهمما بهاء اللہ در خانه خود پنهان بود هنگام

ظهور این عبد دیدم که سه نفر از اشرار یکی غلام رضا طزر جانی و دیگری حسینعلی پسر حاجی محمد و سومی هاشم نام از طایفه فیوج رو بسوی خانه جناب آقا محمد رفتند این عبد متهم و بسیار محزون بودم که خدا ایا این اشرار با زاراده قتل کدام مظلومی را نموده اند که ناگاه اشرار وارد خانه جناب آقا محمد شدند و او را از خانه بیرون آوردند وقتی خواستند او را شهید کنند جناب آقا محمد گفت یک ساعت مرا مهلت دهید تا یکبار دیگر عیال و اطفال خود را دیده ایشان را وداع کنم و بعد مرا بکشید اشرار جناب محمد را مهلت ندارند.

اول هاشم نامی از طایفه فیوج تیری بر سر او زد آن جناب بروی زمین افtar بعد غلام رضا طزر جانی و حسینعلی پسر حاجی محمد هر یک تیری بر بدنه آن مظلوم زدند و او را شهید کردند علی اکبر پسر حاجی حسین ریسمان بپای آن شهید پسته همچنانکه او را بروی زمین می کشید بدراخانه خود جناب آقا محمد آورد در شب زوجه جناب آقا محمد محمد جسد شریف‌ش را در خانه مسکونی خود جناب آقا محمد که در محله سر باغ از محلات منشار واقع است دفن کرد و الان نیز در همان خانه موجود است.

سن جناب آقا محمد در یوم شهادت بیست و سه سیال —

بود روز چهارشنبه نوزدهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۶۱ — هجری جناب ملا بابائی برادر حضرت رضی الروح روحی لتریته المقدسه الفداء در محله رکور که یکی از محلات واقعه مابین منشار و کاو افشار است در خانه حاجی محمد حسن پسر حاجی قاسم پنهان بود زنی حاجیه نام زوجه حاجی قاسمعلی از اهل همان محله مطلع شده اشرار و شورشیان را خبر کرد اشرار و قاتلین با جمیع کثیری از تماشائی وغیرهم قریب دویست نفر جمیع شدند و دور آن خانه را گرفتند چند نفر از اشرار به آن خانه ریختند و حجره های آن خانه را جستجو کردند.

غلامرضا پسر حسین رفت بدرا حجره ای که جناب ملا بابائی و فرزندش جناب آقا جوار در آن پنهان بودند از آنان خواست که از حجره بیرون آیند ایشان جواب ندادند بعد علی اکبر پسر ابراهیم چراغی برد اشته وارد آن حجره شد جناب ملا بابائی و جناب جوار درا که در گوشه حجره در تاریکی نشسته بودند دید بعد از حجره بیرون آمد و به اشرار گفت باید ایشان را در همین حجره تیرباران کنند چون جناب ملا بابائی این حرف را شنید از خوف آنکه مبارا اشرار با تیراندازی صدمه بوجود فرزندش آقا جوار وارد اسازند به اتفاق پرسش از حجره بیرون آمد اشرار دستهای

جناب ملابائی را بعقب هستند و با سروپای برهنه به محله میرزاها که یکی از محلات منشار است بدرخانه حاجی سید حسین ابن حاجی سید احمد آوردن جمعی دیگر از اشرار جناب آقا جواد فرزند او را هم گرفته از عقب آوردن و خواستند آن جوان را نیز به قتل برسانند جناب ملابائی از حاجی سید حسین خواست که اگر پرسش جواد را نکشته اند او را به نزد شیخوارد تا یکبار دیگر اورا - بهیند حاجی سید حسین جناب آقا جواد را از اشرار گرفته بند پدر بزرگوار آورد چون چشم جتاب ملا بهایی به فرزند خود آقا جواد افتاد فرمود اگر این خلق بعد از من تورا بکشند دین را به فلان شخص که فلان مبلغ از من طلب دارد ادا کن و فرزند خود را وداع کرده او را بحاجی سید حسین سپرده گفت بهیش از این حالت حرف زدن - بند ارم و ساکت شد اشرار قصد کشتن آن جوان کردند اما حاجی سید حسین جناب آقا جواد را از دست اشرار گرفته بخانه خود آورد و پنهان و حفظ نمود اشرار جناب ملابائی را هنگام ظهر با زانجا به استهای بسته بد ر دکان زین العابدین عطار آوردن در بین راه که او را - میآوردن میرزا حسین پسر حاجی سید میرزا امام جماعت منشار سنگی هر پیشانی آنجلاب زد پیشانش شکسته

خون بر صورت نورانیش جاری شد بمعانعی پسر غلام رضا سنگی دیگر بر سر جناب ملابائی زد خون بر صورت و - محاسن شریف شریف ریزان شد بهمان حال با دستهای بسته و سروصورت خون آلو آنجلاب را آوردن در پشت خانه جناب آقای اکبر شهید و قریب ده دقیقه او را نگاه داشتند جناب ملابائی رو بشطر اقدس متوجه‌الله و متذکرا به ذکر بربای ایستاده آنچه اشرار و قاتلین با آنجلاب حرف می‌زدند آنحضرت ابد ا تکلم نمیکرد والتفات باحدی نمیفرمود و کویا زبان حالت باین مقال گویا بود . ترکت الخلق طرا " فی هواکا و اتیمت العیال لکی ارaka ولو قطعنتی فی حب ارها لاما حن الفوار الى سواکا . در آن حال شاطر حسن نام خباز از اهل اردکان مقداری نفت از زین العابدین عطار گرفته بر بدنش شریف جناب ملابائی ریخت علی عرب حداد منشاری آتش بر بدنش جناب ملابائی زد چون آتش شعله کشیده در حال سوختن - اشرار و قاتلینی که مسلح بودند او را تیرباران کردند و - کسانیکه اسلحه نداشتند سنگ و چوب بر آن جسم شریف میزدند سید حسین پسر سید علی و سید حسن پسر سید علیرضا منشاری ریسمان بپایش بسته و جسد آن بیگناه را هر روی زمین کشیدند و آوردن و بدرخانه جناب سید تقی

انداختند در شب احباب آن را برداشته در زمینی که
بزمین ملاکبری مشهور است نزدیک خانه جناب سید تقی
که در محله میرزاها واقع است دفن کردند که الان موجود
است.

سن جناب ملابائی در یوم شهادت شصت و پنج سال
بود.

روز جمعه چهاردهم شهر ربیع الثانی
سنه ۱۳۲۱ یدهزار و سیصد و بیست و یک هجری قمری
در قریه کاو افشار در خانه حاجی ملا محمد علی دهان
مجلس تعزیه حضرت سید الشهداء حسین ابن علی روحی
لانقطاعه الفدا منعقد بود جناب استاد رضا نیز در آن
مجلس حاضر بود جمعی از اشرار منشاد وارد مجلس
شدند وقتی جناب استاد رضارا دیدند خواستند او را در
همان مجلس شهید کنند ولی جمعی از اهالی کاو افشار
مانع شدند و گفتند بهجهة احترام مجلس تعزیه حسین ابن
علی علیهم السلام الله اجازه نمیدهیم که این مرد را از این
خانه بیرون برد و شهید کنید
یسن کنند حرزیه طه کشند تیغ قرآن کنند حفظ و
امام مبین کشند.
و مابین اشرار منشاد و اهل کاو افشار نزاع واقع شد
آخر الامر اهل گاو افشار اشرار منشاد را از مجلس
بیرون کردند بعد از ختم مجلس تعزیه جناب استاد رضا

از آن جا بیرون آمده در خانه حسن پسر محمد کاوافشاری داماد خود پنهان شد بعد از دو روز اشرار کاوافشاری - بفکر کشتن جناب استاد رضا افتادند حسن اشرار را ز محل اختفای جناب استاد رضا باخبر ساخت اشرار به خانه حسن رفتهند غروب آفتاب روز یکشنبه شانزدهم شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و سیصد و بیست و یک هجری قمری جناب استاد رضا را از خانه دامادش بیرون آوردند و به محلی که به سر مور کاوافشار مشهور است برندند دونفر از اشرار محمد علی پسر یادگار و سید حسن حداد پسر سید علی کاوافشاری خواستند آنحضرت را شهید کنند جناب - استاد رضا به آن دونفر اشرار فرمود چون مولای من روحی لمظلومیته الفدا باحبابی خود فرموده که در وقت شهادت باید دست قاتل خود را ببوسند حال شما دونفر که قصد کشتن من مظلوم را دارید حسب الامر مبارک ارواحنا له الفدا و امثالا لا مرءة المحکم دستهای خود را بد همید تا من ببوسنم و بعد مرا بکشید آن دونفر اشرار دستهای خود را به جناب استاد رضا دارند واستاد رضا دستهایشان را بوسید بعد از بوسیدن دستهای قاتلین در میدان فدا ایستاده آن دونفر طناب را به گردنش پیچیدند یک سر طناب را سید حسین حداد و سر

دیگر طناب را محمد علی پسر یادگار گرفته و کشیدند تا آن مظلوم خفه شد .
 لمورخه - گشت آن صید حرم نجیر عشق
 شد طناب گردنش زنجیر عشق
 بعد از شهادت او را در همان محل قتل گاه بد رخت
 جوز آویختند و تا صبح همچنان به آن درخت آویخته بود
 و صبح اغیار آن جسم شریف را از درخت بزیر آوردند و در
 پشت تکیه قریه کاوافشار سمت شمالی تکیه در کنار جاده
 دفن کردند که الان در همان مکان مدفون است .
 سن جناب استاد رضا در یوم شهادت پنجاه و شش سال
 بود

و قعده ضرفا، قریه در و شهادت جناب آقا میرزا بریم خان شاطر حسن خان زبانین عابین
 جناب شاطر حسن که یکی از احباب پیزد و ساکن محله
 کوشک نواز محلات پیزد بود و هنگام ضوضاء پیزد در قریه
 طزر جان بشفل خیازی مشغول بود چون اهل طزر جان از
 شورش و بلوای اشرار پیزد مطلع شدند در همان قریه
 طزر جان جمعیت کردند و در جناب شاطر حسن را گرفتند
 و با سنگ و چوب مجروه شکرند و قصد کشتن او نمودند
 اماً جناب شاطر حسن بعد از زحمت و مشقت بسیار خود را از

دست اشرار نجات داده در همان روز سه ساعت قبل از غروب آفتاب بهمنشاد آمده و در خانه جناب آقاطلی اکبر شهید توقف نمود.

جناب آقا میرزا ابراهیم طبیب خرم شاهی این ساکن محله میدان شاه از محلات پزد نیز هنگام ضوضاء از خوف اشرار و شورشیان از پزد بهمنشاد گریخت چون وارد منشار شد اشرار منشاد جناب آقامیرزا ابراهیم را پده قصد کشتن او کردند چون اهل منشار کما هو حقه از حال آنجناب مطلع نبودند بعضی از اغیار مانع کشتنش شدند در روز اول ضوضاء منشار سه ساعت قبل از غروب آفتاب جناب شاطر حسن و جناب میرزا ابراهیم طبیب بهمراه یک دیگر از خوف اشرار و شورشیان از منشار بیرون رفتند و یک ساعت قبل از غروب آفتاب روز مژهور وارد قریه در شدند و در خانه زنی خدیجه درویش نام اقامت گزیدند لدی الورود بعضی از اهل دره از ورود آن دو بزرگوار مطلع شدند اطراف خانه آن زن را گرفته جناب شاطر حسن و جناب آقا میرزا ابراهیم را از خانه بیرون آوردند چون اهل قریه دره از حال ایشان مطلع نبودند از یک دیگر جویا و مستفسر می شدند رمضان پسر حاجی شعبان از اهل دره و غلام حسین پسر احمد مازار اهل پزد به مردم دره

گفتند ما این دو نفر را میشناسیم هر دو بهائی هستند و از منشار فرار نموده اند رمضان پسر حاجی شعبان و غلام حسین پسر احمد مازار و رضا پسر اکبر هادی و اکبر پسر جعفر و رضا پسر علی و حبیب پسر استاد رضای دلال و - اسماعیل پسر بمانعلی از اهل قریه دره و سید علی و سید جواد و فرزندان سید علیرضا و سید اسماعیل پسر سید ابراهیم از اهل پزد ساکن محله باع نگدم با جمیع کثیری از اهل دره جناب شاطر حسن و جناب آقا میرزا ابراهیم را ابتدا برهنه کردند

حکیم قآنی - چند خواهی پیرهن از بهترین

تن رها کن تانخواهی پیرهن

آنچنان وارسته شو کزیعد مرگ

مرد ات راعار آید از کفن

مر بد ن را رخت غریانی بیوش

پیش از آن کت خاک پوشاند بد

و بعد دستهای آن دو بزرگوار را بعقب بسته ایشان

در جلو و جمعیت اشرار از عقب ایشان می آمدند و در

حالیکه ماسنگ و چوب آن دو بزرگوار را مضروب می کردند

ایشان را به کشتخوان قریه دره در محلی که بزمین های

خباز راره موسوم است آوردند و آنقدر سنگ و چوب بریدن

شريفشان زدند تا جان به جان آفرین تسلیم کردند و بعد از شهادت آن دو بدن مطهر رادر همان محل قتل گاه مابین باع واستخر قنواه مزرعه جواری در کنار جاده — ابراهیم آهاری در پای سنگ بزرگی به چاه انداختند و خاک و سنگ در آن ریختند بقسمیکه آن دو جسد در زیر سنگ و خاک پنهان شد سن جناب شاطر حسن در پیوم شهادت سی و پنج سال و سن جناب آقا میرزا ابراهیم طبیب شصت و پنج سال بود

و آن قعده مخصوصاً قریبنا کن سادات و شهادت جناب آقا حسین ابن باقر و جناب آقا میرزا محمد حیدری و جناب آقا غلام رضا ابن حسین ابن حاجی رحمن علیهم السلام بجهاد اللہ الاعلیٰ .

رور یکشنبه دوم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ - یکدهزار و سیصد و هیست یک هجری قمری چون خبر شورش و بلوای شورشیان و اشرار ہله یزد و منشاد و شهادت احبابی الهی بکوش اهل قریب ہنارک رسید اهل ہنارک تا رسی باشرار یزد و منشاد نمودند و اجتماع کردند و ساعت قبل از زوال روز مذکور قریب دویست نفر از اهل ہنارک وغیره جمع شده و قصد قتل احبابی الهی و ریختن خون آن — مظلومان نمودند و بسوی محله باع کرد که یکی از محلات بنادر است حرکت کردند .

جناب آقا حسین ابن باقر یکی از احباب ہله یزد و ساکن محله سهل ابن علی در آن اوقات در ہنارک بود به اشاره داماد او که سیزه علی نام داشت اشرار دور خانه آن جناب را گرفتند شش نفر از اشرار حاجی احمد پسر باقرو حاجی سید کریم پسر سید حسین و محمد پسر حسین ابن باقرا مهاشر ہنارک میرزا محمد پسر حاجی ملا صادق و چراغعلی پسر غلامحسین خواجه از اهل ہنارک و حاجی کریم شورمال از اهل ہله یزد وارد خانه شده جناب آقا حسین را از طبقه دوم عمارت بزرگ انداختند ۴ ول حاجی کریم شورمال تیری بر بدن آن جناب زد و بعد باقی اشرار بدن شريفشان را — تیرباران کردند هنگام ظهر بود که آن جناب بدین نحو شربت شهادت نوشید .

بعد از شهادت رسماً بپایش بستند و بروی زمین کشیده بیای کدار طرزجان در سر در راهی که یک راه به محله باع حاجیان و یک راه داخل ده ہنارک میروند آوردند و میان روی خانه کوچکی که در دامنه کوه غربی ہنارک تقریباً " یکیست قدم در زیر جاده در پهلوی قنواه مزرعه قاضی قراردا رد — انداختند بعد از دو روز و دو شب که آن بدن شريفشان را دامنه آن کوه افتاده بود آنرا در همان مکان دفن کردند سن جناب آقا حسین در پیوم شهادت شصت و پنج سال بود .

واما جناب آقا میرزا محمد هدی که یکی از احباب بلهه
یزد و ساکن محله خلف باع بود چند سال بود که در بنادک
متوطن و بشغل زراعت مشغول بود روز اول ضوضاء در هنگامه
شورش و بلوا از خوف اشرار از بنادک فرار نموده به منشار
آمد و مدت پنج روز گرسنه و تشنه در کوه های منشار پنهان
شد.

در روز پنجشنبه ششم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ هجری
 حاجی احمد پسر باقر و حاجی سید کریم پسر سید حسین
و محمد پسر حسین پسر باقر مهاشر و میرزا محمد پسر حاجی
ملاصادق و چراغعلی پسر غلامحسین خواجه از اهل بنادک
و حاجی کریم شورمال از اهل یزد و حاجی علی دلاک با
جمعی دیگر به خانه جناب آقامیرزا محمد وارد شدند هر چه
جستجو کردند آن جناب را نیافتند عاقبت خانه جناب
آقا میرزا محمد را آتش زدند و از آن بیرون آمدند و شروع
بتفتيش خانه های اطراف خانه آن جناب کردند جناب آقا
میرزا محمد در یکی از خانه های قرب خانه مسکونی خود
مشهور به خانه خدائی پنهان بود که یک نفر از اشرار مطلع
شده دیگران را خبر کرد اشرار اطراف آن خانه را گرفتند و
قریب یکصد و پنجاه نفر از شورشیان وارد خانه شده جناب
آقا میرزا محمد را از خانه بیرون آوردند اول حاجی سید

کریم پسر سید حسین با زنجیری که درست داشت مکرر بر
بدن آن جناب زد بقسمی که بدن شریف شریف شد خون
از آن جاری شد اشرار ب حاجی سید کریم گفتند این قسم
زدن فائد و شمری ندارد.

باید او را بقتل رساند حاجی سید کریم چون این حرف
را از اشرار شنید جناب آقا میرزا محمد را هدف گلوله
قرار داد بعد حاجی کریم شورمال و چراغعلی پسر
غلامحسین خواجه و حاجی علی دلاک هر یک تیری بر بدنه
شریف شدند.

و باقی اشرار نیز او را تیرباران کردند.
دو ساعت قبل از ظهر آن مظلوم را بدین نحو شهید کردند.
و بعد از شهادت رسیمان بپایش بسته و او را در حالیکه
بروی زمین می کشیدند جلو تکیه بنادک بروی زمین انداختند
وزن و مرد سنگ بر آن بدنه مطهر زدند و قریب دو ساعت
بدن آن مظلوم در آن میدان در پای نخل بروی زمین
افتاده بود که باز جسد را بروی زمین کشیدند و آوردند

در دامنه کوه شمالی بنادک در موضعی که مشهور است
به تل زرد انداختند پیره زنی مولود نام زوجه حسین
پسر علی پسر قاسم بنادکی سنگی بد هان جناب آقا میرزا

محمد زد که چهار دندانش شکست .
باز هم اهل بنادر ک دست از جسد آن مظلوم بر نداشت
هیزم جمع کردند و نفت بروی آن ریخته آتشی افروختند و
آن بدنه مطهر را خلیل آسا در آن آتش انداختند .
لمورخه — شعله زد چون نارعشق خانه سوز

سوخت جسم وجان آن گیتی فروز
و سه روز بدن سوخته آن مظلوم در دامنه آن کوه افتاده
بود و از بس اشرار سندگ بر آن زدند آن جسم شریف در
زیر سندگ مدفون شد و الا ان مدفن آن جناب در همان
مکان موجود است .

سن جناب میرزا محمد هدی در یوم شهادت پنجاه سال
بود و اما شهادت جناب آقا غلامرضا ابن حسین ابن حاجی
رحمن که یکی از احباب بنادر سادات بود و قریب دو سال
بود که بجهته شرارت اغیار بنادر ترک وطن نموده در —
منشار متوطن بود جناب آقا غلامرضا روز اول ضوضاء منشار
به قریبه نیر گریخته و از خوف اغیار در خانه برادر زن خود
پنهان شد برادر زن جناب آقا غلامرضا ورود اورابه اغیار
واشرار نیر خبر داد چون اشرار نیر از ورود جناب
غلامرضا مطلع شدند به آن خانه ریخته جناب غلامرضا را
دستگیر کردند و خواستند آنحضرت را شهید کنند که بعضی

از اهل قریه نیز گفتند ششم متصظر این مرد شهید باشد
به منشار بفرستید و اهل منشار خود را نند چون اگر ما به
قتل او اقدام کنیم ممکن است حکومت مارا مواخذه کند و
مسئول شویم روز شنبه پانزدهم شهر ربیع الثانی سن
۱۳۲۱ یکهزار و سیصد و بیست و یک هجری میرزا محمد علی
تفتی و یک نفر دیگر از گماشتگان نواب میرزا سید محمد
ملقب بوكیل التولیه مقارن غروب آفتاب جناب غلامرضا را با
دستهای بسته به منشار آوردند و به خانه محمد کلانتر برداشت
پکشنبه لیله شانزدهم شهر ربیع الثانی یکهزار و سیصد و بیست
و یک هجری بود که آن جناب را وارد خانه محمد کلانتر
کردند و خواستند او را به دست اشرار منشار بسپارند که
در همان شب شهید کنند این عهد در جین ورود جناب
آفاغلامرضا در خانه محمد کلانتر بودم چون اشرار قصد
کشتنش نمودند این عهد به محمد کلانتر گفتم اهل قریه
نیز مرتکب این امر نشده و خوب او را بگردان نگرفتند خوب
است اهل منشار هم چنین کنند و اگر صلاح بدانی اور ا
در همین نیمه شب رها کن تا بهر کجا که من خواهد
برود . محمد قبول نکرد از او خواهش نمودم پس امشب
از قتل او دست بدار و تا فردا مهلتش به محمد خواهش
این عهد را قبول کرده و امر به حبس جناب آقا غلامرضا

دار صبح روز پنجم شانزدهم شهر ربیع الثانی سنه
۱۳۲۱ هجری اشرار منشار از ورود جناب آقا غلام رضا
مطلع شدند و اجتماع کردند خواستند او را در منشار شهید
کنند چند نفر از اغیار منشار به محمد کلانتر گفتند هکو
این مرد را به بنادک ببرند و به اهل بنادک بسپارند
ایشان خود را نند و این شخص دو نفری که جناب آقا
غلام رضا را از قریه نیر بمنشار آورده بودند او را برداشته
با دستهای بسته بقریه بنادک سادات بردند ابتدا او را
نزد سید کاظم برادر نواب وکیل التولیه بردند و اجرا زده
قتل آن جناب را از سید کاظم خواستند سید کاظم ظاهراً
با شرار گفت او را رها کنید اما با شاره خلق را امر بقتل
آنحضرت نمود جمعیت که قریب دویست نفر بودند جناب
آقا غلام رضا را از خانه سید کاظم به پای تل زنگیان که
در سفت شرقی بنادک واقع است آوردند جمعیت اشرار
او را احاطه نمودند ابتدا حمین پسر مهدی که یکی از -
اشرار بله بیزد بود چند زخم شمشیر بربدن و سر جناب
غلام رضا زد بعد محمد پسر حسین این باقر مهاشر بنادک
جناب آقا غلام رضا را به بالای دیواری بردند از بالا بهزیر
انداخت و بعد حاجی سید کریم پسر سید حسین این
سید احمد تیری بر بدنه شریف آن جناب زد و بقیه اشرار

نیز او را تیرباران کردند و آن مظلوم را هنگام طهرید بمن
نحو شهید کردند بهمن از شهارت رزاق نامی از اشرار
بلده بیزد سر آقا غلام رضا را از بدنه جدا کرد و آن سر
مظہر را بر درخت بارام آوخت و اشرار جسدش در همان
قتلگاه به چاه انداختند و سر جناب آقا غلام رضا سه شبانه
روز بر درخت آوخته بود بعد از سه روز غلام علی برادر
جناب غلام رضا سر مظہر برادر را از درخت بارام بسیر
آورده در آن چاه که تن بیسر جناب غلام رضا افتاده بود قرار
داد و الان سر او تین جناب غلام رضا در پای تل زنگیان
سمت شرقی بنادک سارات در آن چاه مدفون است .
و بعد از چندی غلام علی برادر آنحضرت آن چاه را بر
نموده و روزی آن و زمینهای اطراف آن به زراعت برداخت
و الان هم روزی آن چاه زراعت میکنند .
سن جناب آقا غلام رضا در بیوم شهادت سو سال بود .

و تنهضوضا اقربیه از قرا میان کوه و شهارت جناب نایمیرا محمد شور میرزا محمد ارام سیر میرزا محمد ارام
و ورقه موقر غلوری قاطمه گمینت میر شرف الدین جناب اسید محمد علی کاز رابن شرف الدین برادر فاطمه گم
و جناب میرزا جواد صیاغ ابن محمد فادیلیم هما زالابی که در گاه خصوصاً بعلده بیزد و قریب نهاده بودند بدست شردار
شیخ

بعد از ضوضا، هفت و بدهه یزد و شهادت شهداء
علیهم السلام الله اغیار و اشارار در هنزا به فکر شورش و بلوا
و قتل احیای الهی افتادند و در روز شنبه که روز چهارم
شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ هجری قمری بود اشارار
هنزا اجتماع کردند قصد قتل احیای الهی نمودند در روز
مذکور جناب آقا میرزا آرام در مسجد هنزا بود محمد پسر
وهاب وارد مسجد شد و قصد قتل آن جناب نمود آقا
میرزا آرام از قصد محمد مطلع شده از مسجد بیرون آمد
و روانه خانه شد محمد از مسجد تا در خانه جناب میرزا
محمد را تعقیب کرد و در بی فرست بود که جناب میرزا محمد
را بقتل رساند جناب آقا میرزا محمد وارد خانه خود شد
و محمد نتوانست منظورش را علی سازد صبح روز چهارشنبه
که روز پنجم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ هجری بود جناب
میرزا محمد وقتی از خانه خارج شد پک نفر از اغیارها آن
جناب رسیده گفت امروز اشارار قصد کشتن نموده اند در
همین وقت محمد پسر وهاب آن جناب رسید جناب میرزا
محمد که مهلغی وجه نقد همراه داشت آن را از هاب تحبیب
به محمد پسر وهاب داد محمد بازدست از آن جناب پسر

نداشت و بهمراهی و دستیاری حسین کلاع تفتی و علی پسر
رسول هنزا و جمعی دیگر از اهل قریه هنزا و قریه
ظرجان جناب آقا میرزا محمد را گرفته به تکیه هنزا آوردند
محمد پسر و هابو علی پسر رسول و حسین کلاع هر کدام پک
زخم کارد بر بد ن شریف آن جناب زدند و مجروح شدند
بعد آن جناب را بدرخانه اش آوردند و باز هر کدام زخمی
دیگر بر بد ن شریف آن جناب زدند بمحض ورود بدرخانه
جناب میرزا محمد این جهان فانی را وداع فرموده روح —
شریفش هر فیق اعلی شتافت دو ساعت قبل از ظهر بود که
آن جناب را بدین نحو شهید کردند و بعد از شهادت
اشرار آن مظلوم را سنگ باران کردند آنگاه جسد را از در
خانه برداشتند به باغ حومه مشهور به باغ آرامیها ملک
خود جناب میرزا محمد آوردند دفن کردند بعد از شش
سال زوجه جناب میرزا محمد برسم و عادت اهل اسلام جسد
شریف میرزا محمد را از آن مکان بیرون آورده به مشهد —
حضرت رضا علیه الاف التحیه و الثناء حمل نمود و در آن مکان
شریف دفن کرد و الان در مشهد مقدس مدفون است سن
جناب میرزا محمد در یوم شهادت چهل سال بود.
روز پنج شنبه که روز ششم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱
هجری قمری بود ورقه موقعه علویه فاطمه بکم پنت میرزا

شرف الدین علیها بهاء اللہ درخانه خود نشسته بود که
اغیار با و گفتن اشرار و شورشیان قصد کشتن تورا دارند
و قریباً بخانه تو ریخته تورا دستگیر خواهند نمود آن
مظلومه از خوف اشرار از خانه بیرون آمد و خواست که در
خانه میرزا محسین ابن حاجی میرزا محسن هنزاوی پنهان
شود حاجی پسر ابوطالب هنزاوی مطلع شده آن زن مومنه
راتع قیب نمود و قتی آن مظلومه خواست دریکی از حجره‌ها
آن خانه مخفی گردید حاجی ابن ابوطالب وارد خانه شد
و به در آن حجره آمد واورا به نام نامید آن زن علویه لا بد
ولاعلاج از حجره بیرون آمد حاجی پسر ابوطالب وحسین
کلاع شفتی آن مظلومه را گرفته ابتدا آنقدر زنجیر بر بدنش
زدند که خون جسارتی شد و هرچه آن علویه التماس کرد و
آن را قسم داد و گفت از جسد رسول الله علی الله علیه
والله شرم کنید و از برای خاطر جد، ام صدیقه طاهره —

علیها سلام اللہ دست از گشتن من بدارید و ما رهنا
کنید گوش ندارند و بر او رحم نکردند و آخرالامر آن زن علویه
را آوردند درگذار رودخانه هنزا مقابل خانه میرزا عبداللہ
طبیب هنزاوی و در حالیکه خلق بسیاری دو ران مظلومه
جمع شده بودند اول حاجی پسر ابوطالب وحسین کلاع
تفتی هر کدام یک زخم کارد بر بدنش زدند و دیگران

نیز آن مظلومه راسنگ باران کردند و دو ساعت قیل از
غروب آفتاب بود که او را بدین نحو شهید کردند و بعد از
شهادت رسماً بهای او بسته بروی زمین کشیدند و در
خانه حاجی عبد الرسول هنزاوی انداختند آنگاه هیزم
آوردند و آن بدن مطهره را آتش زدند باین هم اکتفا
نکردند باروت بروی بدن آن مظلومه ریختند و سنگ و چوب
بر آن زدند بعد از شهادت و سوزانیدن جسد آن مظلومه
را از آن مکان برداشته در باغ ملکی جناب آقاسید محمد
علی برادر آن مظلومه دفن کردند و الان آن بدن مطهره
در آن مکان مدفون است . سن شریفه آن مومنه علویه در
یوم شهادت چهل و نه سال بود .

چون در روز اول ضوضاء اشرار هنزاوی قصد قتل جناب سید
محمد علی کازیو جناب آقا میرزا جواد صباح نمودند آن دو —
بزرگوار از خوف اشرار فرار نموده هر یک در محلی پنهان شدند
جناب آقاسید محمد علی کازرسه روز در کوه شمالی هنزاوی
یک روز درخانه سید ولی خان هنزاوی و دو روز در چاههای
قتوانه پنهان بود و جناب آقا میرزا جواد صباح نیز دو روز در
خانه میرزا مهدی ابن حاجی عبد الرسول هنزاوی و چهار
روز درخانه حسین ابن اسماعیل هنزاوی پنهان شد .
روز جمعه که روز هفتم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ —

هجری بود اشارار از حال جناب سید محمد علی کازروجناب آقامیرزا جواد صباح مطلع شدند میرزا هدایت الله طقب به معین دیوان نزد جناب آقامید محمد علی کس فرستاد و به او اطمینان داد که از خانه بیرون آی من نمیگذرم احدی تورا آزار رساند دو نفر از گماشتگان خود را نیز بجهة حفظ و حراست همراه آن جناب نمود و او را به قریه طوزجان فرستاد چون اهل طوزجان جناب آقامید محمد علی را دیدند قصد کشتنش نمودند گماشتگان معین دیوان آنچه خواستند جلوگیری کنند نتوانستند آخرالامر سه نفر از اشارار بلهه پزدیکی حسن پسر رسول قاتل جناب حاجی میرزای حلیبی ساز و دیگری عباس چیت ساز مشهور به عباس غرغر و سومی محمد مشهور به محمد پلنگ با محمد پسر وهاب هنزا و حاجی علی حجه فروش پسر حاجی غلامرضا حجه فروش ساکن قریه طوزجان و چند نفر از سادات قریه تنرج و شش نفر از اشارار تفت عبد الخالق و سید مهدی مشهور بشمر و حاجی سید علی اکبر سیاه و اکبر پسر ابراهیم زاغ و عبد الوهاب و سید حسین عرب و جمعی دیگر از اهل طوزجان و هنزا و بلهه پزد جناب آقامید محمد علی را از طوزجان بسمت هنزا آوردند چون بمزرعه حسین آبار که میان طوزجان و هنزا واقع است

رسیدند اشارار جناب آقامید محمد علی را مجبور کردند که به بالای دیوار باغی رود آن جناب لا بد ولا علاج به بالای دیوار رفت اشارار در پای دیوار ایستاده اول حاجی علی حجه فروش تیری بر سر آن مظلوم زد بعد محمد پلنگ تیری دیگر بر بدنه مبارکش به قیه اشارار نیز او را تیر باران کردند .

جناب آقامید محمد علی از بالای دیوار باغ بروی زمین افتاده هنگام ظهر بدرجه رفیع شهادت فائز شد بعد از شهادت اشارار آن جسم شریف را سندگ باران کردند و رسماً بپایش بستند و بروی زمین کشیده به قریه هنزا آوردند و سه روز بعد جسد آن شهید را در کوچه های هنزا بروی زمین میکشیدند و بعد از سه روز آن رادر پشت خانه ملکی خود جناب آقامید محمد علی دفن کردند و الان نیز در آن مکان شریف مدفون است .

سن جناب آقامید محمد علی دریوم شهادت چهل سال بود .

و اما شهادت جناب آقامیرزا جواد صباح در همان روز جمعه هفتم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ هجری قمری اتفاق افتاد چون اشرا را از قتل جناب آقامید محمد علی فارغ شدند در هنزا به جستجوی جناب آقا میرزا جواد

پر اختند در آنروز جناب آقا میرزا جواد در خانه حسین این اسمعیل پنهان بود اشارا از حال او مطلع شدند شرح حال را به میرزا محمد جعفر مجتهد هنزاگی گفتند میرزا محمد جعفر اشارا و قاتلین را امر بگرفتن و قتل جناب آقا میرزا جواد نمود جمعیت اشارا یکد فعه حرکت کردند و اطراف خانه حسین این اسمعیل را گرفتند و جمعی وارد خانه شده جناب آقا میرزا جواد را بیرون آوردند و آن جمعیت اشارا و شورشیان و فتنه جویانی که سابقاً اسمی ایشان ذکر شد با جمعی دیگر از اشارا و تماشچیان قریب دویست نفر با مر و اجازه میرزا محمد جعفر جناب آقا میرزا جواد را برداشت به پشت خانه میرزا محمدرضا مجتهد کرمانشاهی آوردند و او را بد رخت چنار بستند و تیرباران کردند.

سه ساعت از ظهر گذشته بود که آن جناب را بدین نحو شهید گردند و بعد از شهادت سنگ بارانش نمودند سپس بد ن شریف را در پشت خانه جناب آقا سید محمد علی شهید در کنار مدفن آن جناب دفن کردند و لان در همان مکان موجود است سن جناب آقا میرزا جواد صباح در یوم شهادت چهل و دو سال بود.

و افعی شو صاد قریه هدش و شهادت جناب آقا عبد الرسول ابن جناب استاد همدی شا
علیهم السلام اللہ الاعلی

در روز جمعه بیست و نهم شهر ربیع الاول سنه ۱۳۲۱ هجری که شورشیان و آشوب طلبان بلده یزد چند نفر از احباب الهی را شهید کردند جناب آقا عبد الرسول که یکی از احباب بلده یزد بود از خوف اشارا روز شنبه غرہ شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ هجری علی الطلوع وارد قریه هدش شد در حین ورود به محله باستان در نزدیکی تکیه محله باستان حسین پسر ابوالحسن مهاشر قریه هدش آن جناب را دیده یکی از گماشتگان خود را مأمور کرده آن جوان را گرفته بر درخت محکم بینند آنسخن جناب آقا عبد الرسول را گرفته بد رخت توت بست مردم قریه هدش به حسین مهاشر گفتند گناه این جوان چیست که او را به درخت بسته ای حسین چواب داد که این پسر بهائی است و از یزد فرار نموده میخواهم او را بقتل بر سامم بعضی از اغیار گفتند بدون تحقیق و ثبوت کشتن این جوان روا نهست حسین امر کرد آن جناب را از درخت باز کردند بخانه آقا شیخ علی بر زند آقا شیخ احمد هدشی هم در

آن مجلس حاضر بود . چون جناب آقا عبد الرسول را وارد نمودند آقا شیخ علی و شیخ احمد سئوال واستفسار نمودند بعد از سئوال و جواب آقا شیخ علی و آقا شیخ احمد به حسین پسر ابوالحسن و اهل قریه هدش گفتند از حقیقت حال این جوان چیزی بر ما معلوم نشد و ما نمیتوانیم حکم واجازه قتل او را بدھیم این پسر را به محله قرق که یکی از محلات قریه هدش است نزد ملا عبدالکریم روضه خوان پیرید و از مردم محله قرق که او را میشناسند از حال او جویا شوید اگر کسی بدون غرض و از روی بصریت و علم به کفروار تدارد این جوان شهادت دار او را بقتل رسانیم . حسین پسر ابوالحسن با جمعیت اشرار که قریب سیصد نفر بودند جناب آقا عبد الرسول را از خانه بیرون آورد و قریب دو ساعت در کوچه های قریه هدش گردانیدند دو ساعت قبل از ظهر شهادت ریسمان بپایش پستند و آن شهید کردند و بعد از شهادت ریسمان بپایش پستند و آن جسم شریف را بروی زمین کشیده جنب قبرستان ده قرب استخر مزرعه ملا عبدالکریم قریب پنجاه زرع بالای جاره در دامنه شرقی کوه قریه هدش کنار رودخانه انداختند و بعد دو نفر از اهل قریه هدش یکی حاجی علی پسر آقامحمد و دیگری زوجه حسن پسر هابا قربته "الی الله هر کدام طرفی نفت آورد و بروی آن بدن مطهر ریختند و آن جسم شریف را آتش زدند و بعد از سوزانیدن اشرار آنقدر سنگ برس

بسخن شیخ احمد نداند و جناب آقا عبد الرسول را از آن خانه بیرون آوردند و قصد کشتنش کردند آن نسو جوان مظلوم دامن حسین ولد ابوالحسن را گرفته التماس کرد که از کشتنش در گذرد اما آن ظالم نپذیرفت و بقتل آنجناب فرمانداد اشرار در همان محله باستان جنب خانه حسن پسر ابوطالب هدشی اطراف آنجناب را گرفتند اول آقا کوچک صفا راز اهل یزد تیری بر سینه آن جوان مظلوم زد که از پشت او خارج شد بعد محمد علی خباز از اهل یزد و حسین پسر موسی رضای قصاب هدشی هریک با ساطور قصابی که در دست داشتند ضربتی بر سر آن جوان زدند و بقیه اشرار نیز هاسنگ و چوب مضربیش نمودند دو ساعت قبل از ظهر جناب آقا عبد الرسول را هدین نحو شهید کردند و بعد از شهادت ریسمان بپایش پستند و آن جسم شریف را بروی زمین کشیده جنب قبرستان ده قرب استخر مزرعه ملا عبدالکریم قریب پنجاه زرع بالای جاره در دامنه شرقی کوه قریه هدش کنار رودخانه انداختند و بعد دو نفر از اهل قریه هدش یکی حاجی علی پسر آقامحمد و دیگری زوجه حسن پسر هابا قربته "الی الله هر کدام طرفی نفت آورد و بروی آن بدن مطهر ریختند و آن جسم شریف را آتش زدند و بعد از سوزانیدن اشرار آنقدر سنگ برس

آن جسد مقدس ریختند که در زیر خروارها سنگ مدفون گشت.

سن جناب آقا عبدالرسول در یوم شهادت چهارده سال بود.

واقعه ضوضاء قریش نکت چنان از زراع پیشکش و شهادت جناب آقا محمد هاشم دلائ.

روز اول ضوضاء یزد جلال الدلوه حکمران یزد فرستاد نزد حضرت افنان حاجی میرزا محمد نجل جلیل حضرت افنان سدره مقدسه الہیه حاجی میرزا محمد تقی شیمراری وکیل الحق علیهمها بھا اللہ الا بھی کس فرستاد و عرض کرد که باید همین امروز از یزد خارج و روانه مروست یا بوآنات فارس شوید که مهادا سورشیان و آشوب طلبان آزاری بوجود شریف برسانند جناب حاجی میرزا محمد برحسب خواهش حکومت در لیله شنبه غره شهر ریبع الثانی سنه ۱۳۲۱ —

هجری از یزد حرکت فرموده روانه مروست شد جناب آقا محمد هاشم دلال که یکی از احباب یزد بود با تفاوت و مصاحبت جناب حاجی میرزا محمد از شهر حرکت کرده از طریق مهریجرد روانه راه شدند چون بقیریه ده نو که در سه فرسنگی شهر واقع است رسیدند مرکب جناب آقا محمد هاشم لنک شده از رفتن باز ماند ناچار جناب آقا محمد هاشم در آن ده توقف

کرد و جناب حاجی میرزا محمد تنها روانه راه شد و از طریق مهریجرد و کالمند بسوی مروست رفت. رحل و تدارکات و توشه سفر را نیز نزد جناب آقا محمد هاشم باقی گذاشت در شب جناب آقا محمد هاشم هنوز توشه را حمل کرده روانه مهریجرد شد و در صبح روز پیشنه که روز دوم شهر ریبع الثانی سنه ۱۳۲۱ بود وارد مهریجرد شد و بهن و اسباب سفر جناب حاجی میرزا محمد را به مروست فرستاد و خود جناب آقا محمد هاشم تنها بدون راحله در مهریجرد توقف نمود در محله بغداد آبار که یکی از محلات مهریجرد است در محله علیا به خانه سید یحیی مشهور به سید یحیی مقدس پسر خاله خود وارد شد چون اهل مهریجرد از ورود آن جناب مطلع شدند جمیع از اغیار آن محله نزد حاجی محمد پسر حاجی رسول ملقب به ملک الرعایا رفتند و اظهارداشتند که پکنفر بهای از خوف — شورشیان و فتنه جویان یزد فرار نموده و امروز درخانه سید یحیی وارد شده حاجی محمد با جمیع از اغیار بخانه سید یحیی رفتند بعد از سئوال و جواب ابتدا خواستند آن جناب را در آن خانه شهید کنند اما من با ب قرابت و خویشی جناب آقا محمد هاشم با سید یحیی اهل آن محله از قتل آقا محمد هاشم صرف نظر کردند و گفتند که باید جناب

آقا محمد هاشم از مهریجرد خارج شود در لیله دو شنبه
که سیم شهر ربیع الثانی بود جناب آقا محمد هاشم پیا ده
از مهریجرد حرکت کرده از راه تنک چنار روانه شد در صبح
روز شنبه سیم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ هجری به
مزروعه بادامک که یکی از مزارع تنک چنار است وارد شد.
چون آنجناب وارد آن مزرעה شد اهل آن مزرעה و اهالی
بعضی از مزارع دیگر تنک چنار از ورود جناب آقا محمد
هاشم مطلع شدند و اجتماع کردند و آن جناب را احاطه
کردند و محمد علی پسر رضا و حسین و محمد پسران
تقی ساربان چناری و جمعی دیگر از اشرارتندگ چناراول او
را تیرباران کردند و بعد سندگ و چوب بر بدنه شریف شدند
و دو ساعت قبل از ظهر او را بدین نحو شهید کردند.
بعد از شهادت رسماً بپایش بستند و بروی زمین
کشیده ماهیین مزرעה مرادی و مزرעה حاجی محمد علی در کنار
رودخانه انداختند آنگاه هیزم جمع کردند آن جسد مقدس
را آتش زدند.

لمورخه — آتشی از ظلم و کین افروختند

جسم پاکش را در آتش سوختند

بعد از سوزانیدن آن جسد مطهر را در همان مکان در
کنار رودخانه دفن کردند و الان مدفن آن جناب در آن

مکان موجود است.
سن جناب آقا محمد هاشم دلال در یوم شهادت چهل و
دو سال بود.
الا لعنة الله على القوم الظالمين وسيعلمون الذين ظلموا
ای منقلب ینقلبون.

چون منادی عشق هر خوان بلا

زدگروه عشق بسازان را صلا

گفت کای دیوانگان روی دوست

وی زجان بگشتگان درکوی دوست

آمد اینک موکب سلطان عشق

وقت جان بازی است در میدان عشق

در منادی دوست قرهانی شوید

بگذرید از خویش و ربانی شوید

زین نداسر را ز پا نشناختند

در قمار عشق جان را باختند

oooooooooooooooooooooooo